

حکم اقرار مریض از دیدگاه مذاهب خمس

حسین ابونئی مهریزی

عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

چکیده

اهمیت و ارزش اثباتی اقرار، در میان ادله اثبات حق و دعوی، بر کسی پوشیده نیست و به دلیل عقل و شرع اقرار شخص عاقل به زیان خویش نافذ بوده و اقرار کننده به مفاد اقرار خود ملزم می‌شود. در مورد نفوذ اقرار شخص سالم، هیچ‌گونه نزاعی میان فقیهان و حقوقدانان وجود ندارد ولی در مورد اقرار مریض (در مرض موت) اختلاف شده و میان دانشمندان مذاهب پنج‌گانه فقهی در اسلام، نظراتی گوناگون به چشم می‌خورد. نگارنده در این نوشتار نظر به اهمیت موضوع، ضمن بیان معنای اصطلاحی مریض و منشأ نزاع در حکم اقرار مریض به بیان اقوال مختلف پرداخته و نظرات هر یک از مذاهب پنج‌گانه اسلام را با ذکر دلایل عقلی و نقلی مورد بررسی قرار داده و در پایان به نتیجه‌گیری پرداخته است.

کلید واژه‌ها: اقرار، مقرر، مقرله، مقربه، مرض موت، متهم، مورث، وارث، استیفا، ظاهریه.

درآمد

از مهمترین دلایل اثبات حق و دعوی که در تمام نظامهای حقوقی جهان بدان استناد می‌شود، اقرار است.

اقرار در لغت به معنی اعتراف، و در اصطلاح شرعی و حقوقی عبارت است از اینکه کسی از حقی که دیگری علیه او دارد خبر دهد؛ چنانکه در ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «اقرار عبارتست از اخبار به حقی برای غیر بر ضرر خود».

اصل اولیه، لزوم اقرار است؛ اعم از اینکه از شخص عادل و یا فاسق صادر شود. (قرافی، ۳۸/۲). در ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی آمده است: «هر کس اقرار به حقی برای غیر کند، ملزم به اقرار خود خواهد بود» و حدیث نبوی مشهور «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» (حر عاملی، ۱۱۰/۱۶) نیز دال بر نفوذ و الزام‌آوری اقرار شخص عاقل علیه خود می‌باشد.

مهمترین دلیل حجیت اقرار، سیره عقلا می‌باشد و آیات و روایات دال بر حجیت اقرار، امضای شارع نسبت به این سیره محسوب می‌شود. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در بحث ادله اثبات حق و دعوی، از اقرار به عنوان اولین دلیل نام برده و در ماده ۱۲۵۸ آورده است: «دلایل اثبات دعوی از اقرار ذیل است:

۱- اقرار ۲- اسناد کتبی ۳- شهادت ۴- امارات ۵- قسم» و در ماده ۳۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است که: «هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل حقانیت طرف است، خواستن دلیل دیگر برای ثبوت آن حق لازم نیست». این بدان معنی است که اقرار کامل‌ترین دلیل اثبات حق است.

در کتابهای فقهی و حقوقی، نظر به انتفای تهمت و ترجیح جانب صدق بر کذب، از اقرار به عنوان سید الادله (سرور دلیله) و اقوی الحجج (قویترین حجتها) نام برده شده است (مغنیه، ۸۸/۶؛ عظیمی، ۷۹)؛ زیرا شخص عاقل هیچگاه بر ضرر خود اقدام نمی‌کند؛ مگر اینکه برای بیان واقع و فراغت از ذمه خویش باشد.

اقرار دارای چهار رکن است: ۱- مقرر؛ یعنی کسی که به وجود حقی علیه خود خبر می‌دهد. ۲- مقررله؛ یعنی کسی که به نفع او اقرار می‌شود. ۳- مقرر به؛ یعنی

حقی که از آن خبر داده می‌شود. ۴- صیغه اقرار؛ یعنی لفظ یا غیر آن از نوشته و اشاره که به وسیله آن شخص از حقی که دیگری بر عهده او دارد خبر می‌دهد و برای اینکه اقرار صحیح باشد، باید هر يك از این ارکان، واجد شرایط خاص خود باشند.

در این نوشتار درباره این موضوع بحث می‌شود که آیا در صحت اقرار، سلامت مقرر شرط است؟ به عبارت دیگر، حکم اقرار مریض را از دیدگاه مذاهب خمس بررسی می‌کنیم.

معنای فقهی دو مفهوم بیماری و صحت

بیماری و صحت در شرع به عنوان دو اصطلاح به کار می‌روند که بر حسب هر يك از این دو، شخص احکام خاصی را در ابواب مختلف فقه، از جمله «طلاق» و «وصیت» و «اقرار» پیدا می‌کند و البته منظور از این دو مفهوم، معنی لغوی این دو واژه نیست. «منظور از مریض کسی است که در مرض موت به سر می‌برد و مرض موت مرضی است که صاحب آن از انجام کارهای معمولی خود ناتوان باشد و غالباً در آن بیماری، خوف هلاکت شخص برود و به مرگ بیمار منتهی شود. پس اگر مرضی باشد که در آن، بیمار همچون شخص سالم می‌تواند به امور زندگی خود پردازد یا به‌گونه‌ای باشد که غالباً بیمار از آن نجات می‌یابد، مانند درد دندان، سر درد خفیف و امثال آن، حتی اگر منجر به مرگ بیمار شود مرض شمرده نمی‌شود. همچنین، اگر بیمار دچار مرضی مخوف و خطرناک باشد، لکن پس از بیماری بهبود یابد و بعد از آن بمیرد، آن بیماری مرض موت محسوب نمی‌شود، در مقابل شخص سالم به کسی گفته می‌شود که در مرض موت به سر نمی‌برد خواه اصلاً بیمار نباشد و خواه بیماری باشد که مرض او مرض موت نیست. (ابن عابدین، ۴/۴۶۱؛ مغنیه، ۴۷۶؛ موسوعه الفقه، ۳۷/۲۲ و ۳۸).

برخی از حنفیان شخص سالمی را که حالت هلاکت و مرگ بر او غلبه داشته باشد از نظر حکم، ملحق به مریض دانسته‌اند؛ مانند کسی که برای مبارزه و کارزار

در میدان جنگ خارج شود و بلافاصله شروع به جنگ کند یا کسی که محکوم به قصاص در قتل نفس یا رجم در زنا باشد و او را برای اجرای حکم ببرند؛ یا درکشتی باشد و امواج، کشتی را به تلاطم درآورد و از غرق شدن بترسد. (رستم باز، ۴۸۸). مالکیان افزون بر موارد فوق، زن حامله‌ای را که وارد هفت ماهگی شده باشد از نظر حکم، ملحق به مریض دانسته‌اند. (زحیلی، ۴۵۱/۵).

مرحوم صاحب جواهر می‌گوید: مشهور فقیهان امامی مذهب، حالات فوق را ملحق به مرض موت ندانسته‌اند؛ تنها ابن جنید این‌گونه حالات و امثال آن را که حالت مرگ در آنها غالب است، محلق به مرض موت دانسته است؛ ولی دلیلی بر این قول وجود ندارد؛ زیرا مراد از تعبیر روایات به «حضرت الوفاه» و «عند وفاته» حالت مرض است و قیاس «مستنبط العله» نزد ما امامیه حجت نیست و شاید ابن جنید قبل از رجوع از قول به قیاس این قول را اختیار کرده بوده و بعداً از آن برگشته است؛ تنها در مورد زن حامله از شیخ طوسی نقل شده است که در حال وضع حمل هرگاه خونریزی و درد داشته باشد ملحق به مریض می‌شود و برخی از فقیهان به این قول تمایل نشان داده‌اند. سپس مرحوم صاحب جواهر می‌گوید: شاید در بعضی از حالات قول به الحاق بعید نباشد. (نجفی، ۴۶۴/۲۸ و ۴۶۵).

در مورد طلاق، زمانی طلاق دهنده مریض محسوب می‌شود که از تاریخ طلاق تا مدت يك سال در همان بیماری بماند. حنیفه این حکم را به اقرار نیز سرایت داده‌اند. در شرح/مجله آمده است: «زمانی حکم مریض شامل حال مقرر می‌شود که در مدت کمتر از يك سال از زمان اقرار، در همان بیماری بماند؛ ولی اگر بیماری او يك سال یا بیش از آن طول بکشد و به همان حال باشد در حکم شخص سالم است و تصرفاتش حکم تصرف اشخاص سالم را دارد؛ مگر اینکه بیماری او شدت یابد و حالش متغیر شود و سپس بماند که در این صورت، از زمان شدت بیماری، مریض محسوب می‌شود». (رستم باز، ۸۸۷ و ۸۸۸).

تفاوت بعضی از اعمال در زمان صحت و بیماری

بر خلاف شخص سالم، مریض با اقدام به اموری همچون طلاق همسر خود یا اقرار، در معرض اتهام قرار می‌گیرد؛ زیرا ممکن است برای ضرر رساندن به ورثه و محروم کردن همسر و یا دیگر ورثه از میراث و یا ترجیح برخی از ورثه بر برخی دیگر، به این‌گونه امور اقدام کرده باشد؛ از این رو این بحث پیش می‌آید که شارع مقدس برای جلوگیری از این امر چه تدبیری اندیشیده است؟ در مورد طلاق با توجه به نصوص وارده و اجماع (نجفی، ۱۵۲/۳۲؛ حر عاملی، ۳۸۴/۱۵ - ۳۸۸)، اقدام احتیاطی شارع متفق علیه و مسلم است و مذاهب اسلامی به اتفاق گفته‌اند: هرگاه مرد در مرض موت همسرش را طلاق دهد و تا مدت يك سال بعد بر اثر همان بیماری بمیرد، زن مطلقه، در حکم همسر محسوب می‌شود و از او ارث می‌برد؛ مگر اینکه در این مدت با مرد دیگری ازدواج کرده باشد؛ چنانکه در ماده ۹۴۴ قانون مدنی آمده است: «اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف يك سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد زوجه او ارث می‌برد؛ اگر چه طلاق بائن باشد؛ مشروط بر اینکه زن، شوهر نکرده باشد».

منشأ اختلاف در حکم اقرار مریض

در این که آیا اقرار در مرض موت موجب تهمت است و اقرار را از اعتبار ساقط می‌کند؟ میان فقیهان اختلاف نظر است؛ زیرا از يك طرف با وجود اینکه اقرار، خبر دادن از امری سابق است که احتمال صدق و کذب در آن می‌رود ولی اصل، در خبر دادن مسلمان بر صداقت است و در اقرار، جانب صدق خبر بر جانب کذب آن غالب است. افزون بر این بنای عقلا بر حجیت اقرار شخص به زیان خود قرار گرفته و شارع نیز این بنا را تأیید کرده و به موجب حدیث نبوی «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» اقرار عقلا به زیان خویش را نافذ شمرده و طریقی به سوی واقع قرار داده و حتی عدالت مقرر را شرط صحت اقرار ندانسته است این نفوذ اقرار عام بوده و شامل حال سلامت و بیماری مقرر می‌شود؛ زیرا عاقل غالباً به آنچه که به ضرر اوست اقرار نمی‌کند؛ بنابراین مشخص می‌شود که برای فراغت از ذمه خویش اقرار کرده است؛ از

این رو اقرار مریض پذیرفته می‌شود تا ذمه مقرر مشغول نماند و مقرله از حق خودش محروم نشود.

از سوی دیگر برخی از فقیهان گفته‌اند: مریض در اقرار خود در مظان اتهام قرار دارد و با وجود تهمت، غلبه جانب صدق خبر از میان رفته و ظهور اقرار در صدق، ضعیف می‌شود و احتمال کذب خبر به انگیزه‌ای از انگیزه‌ها مانند محرومیت ورثه از تمام یا بخشی از حق خود و اختصاص آن حق صورت تبرعی به غیر وارث یا ترجیح برخی از ورثه بر برخی دیگر به وسیله اقرار تقویت می‌شود و بنابراین، اقرار از این که طریق به سوی واقع باشد، خارج می‌شود. (بحرالعلوم، ۶۹/۳؛ علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۲/کتاب اقرار).

از سوی دیگر اختلاف در حکم اقرار مریض ناشی از این است که فقیهان به اتفاق گفته‌اند: در حال سلامت مقرر، حق ورثه به مال مورث تعلق نمی‌گیرد و هرگونه دینی در ذمه خود مقرر ثابت می‌شود ولی درباره شخص مریض اختلاف است؛ برخی گفته‌اند: پیش از فوت مقرر ورثه او در مال مورث حقی ندارند، از این رو اقرار مریض صحیح است و برخی دیگر گفته‌اند: در مرض موت، حق ورثه به مال مورث تعلق می‌گیرد و اقرار در واقع اقرار در حق غیر و باطل محسوب می‌شود. (سرخسی، ۱۸/۱۳ و ۲۴؛ این قدامه، ۲۱۴/۵؛ جعفری لنگرودی، ۵۶۸/۱).

اقرار در حال صحت

تمام مذاهب اسلامی بر این امر اتفاق دارند که اقرار شخص سالم برای وارث و بیگانه (غیر وارث)، صحیح و از اصل مال مقرر نافذ است؛ به این معنی که شخص سالم حق دارد اقرار کند که مثلاً مبلغی را به فلانی مدیون است و حتی اگر مبلغ مزبور تمام دارایی او را در برگیرد ملزم به پرداخت آن می‌شود؛ چرا که در حال صحت به طور قطع، حق ورثه به مال مورث تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه دین در ذمه خود مقرر ثابت می‌شود. بنابراین، اتهام و عدم اتهام در نفوذ یا عدم نفوذ اقرار شخص سالم، تأثیری ندارد و در هر دو صورت، اقرار از اصل مال نافذ است؛ چنانکه دیگر تصرفات مالی شخص سالم که معلق بر موت نباشد -مانند پرداخت دین، هبه و وقف- نیز از اصل

مال، نافذ و معتبر است. (زحیلی، ۶/۶۳۵؛ مغنیه، ۴۷۶) تنها در مورد وصیت بنا به اجماع مذاهب اسلامی و نصوص متواتر (حر عاملی، ۱۳/۳۶۴-۳۷۰)، شخص، اعم از سالم یا مریض با داشتن وارث، از وصیت به بیشتر از ثلث مال خود ممنوع است و نفوذ وصیت در مورد مازاد بر ثلث، منوط به اجازه ورثه خواهد بود. (نجفی، ۲۶/۵۹-۶۴؛ مغنیه، صص ۴۷۱ و ۴۷۷ و ۴۷۸) در این جا به بیان حکم اقرار مریض از نظر امامیه و مذاهب اربعه می‌پردازیم.

حکم اقرار مریض از نظر امامیه

مرحوم صاحب جوهر می‌گوید: اقوال در این مسأله هفت قول است؛ برخی تا ده قول را ذکر کرده‌اند. (۱۱۶/۳۵) مشهور متأخران از جمله علامه حلی، شهید اول و ثانی، محقق کرکی و صاحب جوهر گفته‌اند: اقرار مریض به دین یا عین برای وارث و غیر وارث در صورت متهم بودن مقر، از ثلث مال، نافذ و بیشتر از ثلث، منوط به اجازه ورثه است و در صورت عدم اتهام، از اصل مال، نافذ است؛ اعم از اینکه ورثه اجازه بدهند یا ندهند. آنان در توضیح این مطلب گفته‌اند: هرگاه قرائنی وجود داشته باشد که موجب ظن غالب به کذب مقر در اقرارش باشد، طوری که عادتاً بعید باشد که مقر له استحقاق مقریه را داشته باشد، بلکه مریض به سببی از اسباب، بخواهد مقر له را بر غیر او ترجیح دهد، در این صورت، اقرار مانند وصیت از ثلث نافذ است و هرگاه مریض در اقرارش مبرا از اتهام باشد، طوری که هیچ قرینه‌ای دال بر کذب در اقرارش وجود نداشته باشد، در این صورت اقرار از اصل مال نافذ است؛ مانند اینکه میان مریض و مقر له سابقاً معامله‌ای صورت گرفته باشد که احتمال مدیونیت مقر برود. (همانجا و محقق کرکی، ۹/۲۱۰). البته این امر در صورتی است که حال مقر از جهت اتهام و عدم اتهام مشخص باشد؛ اما در صورت جهل نسبت به اینکه آیا مقر متهم است یا غیر متهم و اختلاف میان مقر له و وارث و ادعای وارث مبنی بر اینکه مقر امین و ثق نیست، اقوی این است که مدعی تهمت، باید بینه اقامه کند؛ زیرا اصل، عدم تهمت است. در غیر این صورت، منکر تهمت (مقر له)، سوگند یاد می‌کند و اقرار از اصل مال نافذ است و کافی است که مقر له سوگند یاد کند که علم به تهمت ندارد؛

نه اینکه بر علم به عدم تهمت، سوگند یاد کند؛ چرا که این کار، سوگند بر نفی فعل غیر محسوب می‌شود که صحیح نیست. همچنین مقرله موظف نیست که بر استحقاق مقربه و سبب آن سوگند یاد کند؛ چرا که چنین چیزی در مباح بودن مقربه شرط نیست؛ بلکه مادام که به فساد سبب آگاهی ندارد می‌تواند مقربه را بگیرد. (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ص ۲، کتاب اقرار؛ شهید ثانی، ۳۸۷/۶). محمد جواد مغنیه در *الفقه علی المذاهب الخمسه* می‌گوید: هرگاه مقرله با بینه ثابت کند که مالک آن چیزی است که مریض بدان اقرار کرده است؛ اقرار از اصل مال نافذ است و در غیر این صورت وارث، سوگند یاد می‌کند که نمی‌داند آن چیزی که مورث بدان اقرار کرده برای مقرله است آنگاه اقرار از ثلث مال نافذ است. (مغنیه، صص ۴۸۱-۴۸۲).

امامیه در این تفصیل نسبت به متهم و غیر متهم، به روایاتی همچون صحیح منصور بن حازم از امام صادق (ع) استناد نموده‌اند که در آن آمده است: «سألت ابا عبدالله (ع) عن رجل اوصی لبعض ورثته ان له علیه دینا فقال: إن كان المیت مرضياً فاعطه الذی اوصی له».

منصور بن حازم گوید: «از امام صادق (ع) سؤال کردم درباره مردی که وصیت می‌کند برای بعضی از ورثه‌اش دینی بر عهده اوست (حکمش چیست؟) ایشان فرمودند: اگر میت، مرضی و پسندیده باشد (متهم نباشد) پس چیزی را که وصیت کرده به او اعطا کن».

مانند این روایت خبر ابو ایوب از امام صادق (ع) است. (همانجا، ۳۷۸). این دو روایت مانند هم، ناظر به وارث و شرط عدم اتهام اوست.

روایت دیگری که در این رابطه وجود دارد، خبر علایب سابی از امام صادق (ع) است که ناظر به غیر وارث است. در این روایت، امام (ع) میان شخص «مأمون» (ایمن و مبرا از اتهام) و «متهم» تفصیل قائل شده‌اند. (همانجا، ۳۷۷)

در صحیح حلبی از امام صادق (ع) آمده است: «الرجل یقر لوارث بدین؟ فقال یجوز اذا كان ملیاً» (همانجا، ۳۷۸): مردی به دینی برای وارثی اقرار می‌کند (آیا جایز است؟) امام (ع) فرمودند: اگر تمکن مالی داشته باشد جایز است. در خبر دیگری، حلبی از امام صادق (ع) سؤال می‌کند که مردی در مرض موت به دینی برای وارثی اقرار

می‌کند؛ آیا این کار جایز است؟ امام(ع) فرمودند: بله، اگر تمکن مالی داشته باشد، جایز است. (همانجا).

از سوی دیگر، در صحیحہ اسماعیل بن جابر از امام صادق(ع) آمده است: «سألت ابا عبد الله(ع) عن رجل اقر لوارث له و هو مریض بدین له علیه قال: یجوز علیه اذا اقر به دون الثلث».

اسماعیل بن جابر گوید: از امام صادق(ع) درباره مردی که در حال بیماری به دینی برای وارثش اقرار کرده سؤال کردم (آیا جایز و نافذ است؟) امام(ع) فرمودند: هرگاه به کمتر از ثلث اقرار کرده باشد، جایز است.

فقیهان نظر به جمع این روایت با روایت دسته نخست که در صورت عدم اتهام، اقرار را از اصل مال، نافذ می‌دانست، این روایت را حمل بر تهمت نموده و گفته‌اند: در صورت عدم اتهام که در روایات با تعبیری نظیر «مرضی» «مأمون» «مصدق» «ملی» (دارای تمکن مالی) از آن یاد شده (همانجا، ۳۷۶) اقرار مریض از اصل مال نافذ است؛ چه برای وارث باشد و چه برای غیر وارث.

قول دیگر درباره اقرار مریض آن است که مطلقاً چه برای وارث و چه برای اجنبی و چه با اتهام و چه بدون اتهام، اقرار او از باطل مال نافذ است. مرحوم صاحب جواهر می‌گوید: این قول میان بیشتر متقدمان همچون شیخ طوسی، ابن ادریس حلی و سایر کسانی که منجزات (تصرفات غیر معلق بر موت) مریض را از اصل مال او نافذ می‌دانند مشهور است. (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۲/کتاب اقرار) شیخ طوسی در الخلاف می‌گوید: در آیه مبارکه «کونوا قوامین بالنسب شهداء لله و لو علی انفسکم»، (نساء/۱۳۵) شهادت شخص به ضرر خود همان اقرار است و این جواز و نفذ عام است و شامل تمام حالات و همه افراد می‌شود و تخصیص این عموم نیاز به دلیل دارد. (شیخ طوسی،)

بنا بر این قول، مریض مانند شخص سالم، در اقرار خود مطلقاً آزاد است و حق تصرف در تمام اموال خویش را دارد. دلیل این قول را عموم «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» و مقتضای حکمت دانسته‌اند؛ زیرا اگر بخواهد ذمه خود را از حق بری کند، راهی جز اقرار و خبر دادن از ثبوت آن حق بر ذمه خود ندارد. پس اگر این

اقرار پذیرفته نشود، ذمه‌اش مشغول می‌ماند و مقر له از حق خودش محروم می‌شود و هر دو موجب فساد است لذا به مقتضای حکومت، باید قول مقر را پذیرفت تا به مفسده منجر نشود.

نظر قانون مدنی مطابق کلیات اهل اشخاص، بر همین است؛ زیرا ثبوت حق وارث در مال مورث پیش از فوت او نیاز به تصریح قانونی ندارد و چنین صراحتی در قانون وجود ندارد و اقدام احتیاطی به نفع ورثه بدون دستور قانونگذار مجوز ندارد. (همانجا و جعفری لنگرودی).

نظر طرفداران قانون مدنی مطابق کلیات اهلیت اشخاص، بر همین قول است، زیرا حق ثبوت در مال مورث پیش از فوت به او نیاز به تصریح قانونی دارد و چنین صراحتی در قانون وجود ندارد و اقدام احتیاطی به نفع ورثه بدون دستور قانونگذار مجوز ندارد. (همانجا و جعفری لنگرودی، ۵۶۸/۱).

طرفداران قول مشهور، این استدلال را در صورت انتفای تهمت، تمام و کامل دانسته‌اند و گفته‌اند: با وجود تهمت، ظاهر این است که مریض قصد اخبار به حق را ندارد، بلکه قصد دارد که با اقرارش، ورثه را از تمام یا قسمتی از حقتشان محروم سازد و تبرعاً آن را به غیر وارث اختصاص دهد. از این رو چنین اقراری جاری مجرای وصیت است و تنها از ثلث مال او نافذ است و آنان روایات مذکور را مؤید این مطلب دانسته‌اند. (علامه حلی، ۲/کتاب اقرار).

قول دیگر از ابن بابویه است که می‌گوید: اقرار مریض برای وارث بطور مطلق، چه با تهمت و چه بدون تهمت، از ثلث نافذ است و در این قول به صحیحه اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) که پیشتر ذکر شد، استناد کرده است. (ابن بابویه، ۱۶۵).

قول دیگر در مورد اقرار مریض از ابن حمزه (۲۸۴) است که گفته است: اقرار مریض برای غیر وارث، چه با تهمت و چه بدون تهمت، مطلقاً از اصل، نافذ است. و برای وارث، در صورت تهمت از ثلث نافذ است. این اقوال همه مشروط به این است که بیماری به مرگ مقر منتهی شود و گرنه در صورتی که بیمار بهبودی یابد، بدون اختلاف، اقرارش از اصل نافذ است؛ اعم از اینکه متهم باشد یا نباشد.

هرگاه مریض به دینی اقرار کند که همه ترکه را دربر می‌گیرد، سپس به عینی از اموال خود به نفع ثالث اقرار کند، اقرار او به عین، مقدم است و نخست باید به آن عمل شود و اقرار بعدی در سایر ترکه، به قدری که محل دارد عملی خواهد شد. همچنین اگر اقرار به عینی کرده و سپس به نفع دیگر ورثه به دینی اقرار کند که مستوجب ترکه باشد، اقرار به عین مقدم است. (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۱/۲۷۸)

اقرار مریض به نکاح و موجبات عقوبات (حق الله و حقوق عمومی) نافذ است. همچنین اگر به مهرالمثل یا کمتر از آن برای همسرش اقرار کند صحیح است؛ ولی اگر به بیشتر از مهرالمثل یا مالی بجز مهرالمثل برای همسرش اقرار کند، با تهمت از ثلث و بدون تهمت از اصل مال نافذ است. (همانجا و ابن قدامه، ۵/۲۱۴)

۲- حکم اقرار مریض از نظر مذاهب اربعه

از آنجایی که اغلب مذاهب عامه میان اقرار مریض برای وارث و غیر وارث تفصیل قائل شده‌اند، در این جا به بیان اقرار مریض در دو قسم اقرار برای غیر وارث (اجنبی) و اقرار برای وارث می‌پردازیم.

الف: اقرار مریض برای غیر وارث (اجنبی)

مذاهب اربعه اتفاق کرده‌اند که اقرار مریض برای غیر وارث از اصل مال نافذ است؛ اگر چه ورثه اجازه ندهند آنان در اثبات این رأی خود استناد کرده‌اند به سخن عمر و فرزندش عبدالله بن عمر که گفته‌اند: «إذا اقر المریض بدین لاجنبی جاز ذلك من جميع تركته» و هیچ يك از صحابه با آنان مخالفت نکرده است از این رو بر آن اجماع وجود دارد؛ چرا که شخص مریض در این اقرار متهم نیست، علاوه اینکه اگر اقرارش صحیح نباشد و از تمام مال نافذ نباشد، مردم از ترس ضایع شدن اموالشان از معامله با او خودداری می‌کنند و در نتیجه، راه تجارت و دین بر او بسته می‌شود و این موجب ضرر بزرگی به اوست. از این رو به منظور تلافی و جبران این ضرر، اقرار مریض برای غیر وارث صحیح شمرده شده است. حنفیان نفوذ اقرار مریض برای اجنبی از اصل مال را حتی اگر اقرار تمام مال را فرا گیرد بنا بر استحسان می‌دانند؛ برای اینکه از يك طرف موجب ضرر مریض شود و از طرف دیگر قضای

دین از نیازهای اصلی است که موجب فراغت ذمه میت و رفع حایل میان او و بهشت می‌شود و بر حق ورثه مقدم است. ولی بنا بر قیاس، اقرارش جز از ثلث صحیح نیست؛ زیرا شرع، تصرف او را محدود به ثلث مال کرده و دو ثلث دیگر، حق ورثه به آن تعلق می‌گیرد در نتیجه تبرع او جز در ثلث مال، صحیح نیست؛ ولی استحسان و روایت عبدالله بن عمر بر قیاس، مقدم است. (ابن همام، ۳۶۳/۷؛ کاشانی، ۷/۲۴۴).

ب: اقرار مریض برای وارث

حنفیان و حنبلیان گفته‌اند: اقرار مریض برای وارث صحیح نیست و دیگر ورثه ملزم به آن نمی‌شوند؛ مگر اینکه وارث با بینه شرعی دین خود را ثابت کند؛ یا بقیه ورثه اجازه دهند، یا مورث در حضور قاضی، دین را از وارث دریافت کرده باشد و بعداً بدان اقرار کند؛ زیرا مریض در این اقرار، متهم به ترجیح برخی از ورثه بر برخی دیگر است و اقرار در حکم شهادت علیه خویش است و شهادت با تهمت رد می‌شود. به علاوه، در مرض موت، حق ورثه به مال مورث تعلق می‌گیرد و اقرار در واقع اقرار در حق غیر محسوب می‌شود که باطل است. به همین دلیل مریض از تبرع و بخشش بر وارث منع شده است و نیز به دلیل سخن عمر و فرزندش عبدالله که گفته‌اند: «اذا اقر المریض لوارثه لم یجز» و خلاف این از غیر این دو از دیگر اصحاب روایت نشده است؛ و از این رو به منزله اجماع بر این قول محسوب می‌شود. دلیل دیگر اینکه وصیت برای وارث جایز نیست؛ پس به طریق اولی اقرار برای وارث نیز جایز نیست؛ زیرا اگر اقرار جایز باشد، بطلان وصیت مرتفع می‌شود؛ چرا که مورث از وصیت به اقرار تمایل پیدا می‌کند. به علاوه اینکه اگر وصیت جایز بود موجب از بین رفتن ثلث مال می‌شد؛ در صورتی که اگر اقرار جایز باشد تمام مال از بین می‌رود. پس ابطال اقرار به طریق اولی، ابطال وصیت نیز هست. در صورت تصدیق مقرر توسط دیگر، اقرار برای وارث مقرر صحیح است؛ زیرا آنچه که مانع از صحت اقرار است، تعلق حق ورثه به مال مریض می‌باشد؛ از این رو وقتی ورثه مقرر

را تصدیق کنند، مانع زایل می‌شود. (سرخسی، ۱۳/۱۸ و ۲۴؛ کاشانی، ۲۲۴/۷؛ ابن قدامه، ۲۱۴/۵).

حنفیان تصریح کرده‌اند: هرگاه مریض مالی را برای یکی از ورثه اقرار کند ولی از آن، از بیماری بهبود یابد اقرارش معتبر است؛ زیرا پس از بهبودی مشخص می‌شود که مرضش، مرض فوت نبوده است و حق ورثه به آن مال تعلق نمی‌گیرد. (رستم باز ۸۸۹)

مالکیان گفته‌اند: اقرار مریض برای وارث بدون تهمت، صحیح است؛ ولی هرگاه متهم باشد، صحیح نیست؛ مانند اینکه کسی یک دختر و یک پسر عمو داشته باشد و برای دخترش اقرار کند که در این صورت، نظر به اتهام، اقرارش پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا مقرر، به محروم کردن عصبه (پسرعمو) از سهم ارث خود متهم می‌شود؛ بر خلاف اینکه برای پسرعمویش اقرار کند که در این صورت اقرارش پذیرفته می‌شود؛ چرا که متهم به محروم کردن دختر و بخشش به پسرعمویش نیست. (دسوقی، ۳۵۸/۳) ابن قدامه در «المغنی» می‌گوید: معتبر دانستن خود تهمت ممکن نیست پس واجب است مظنه و احتمال تهمت را معتبر دانست و مظان تهمت، همان ارث است. (ابن قدامه، ۲۱۴/۵).

شافعیان در قول مشهور گفته‌اند: اقرار مریض برای وارث صحیح است؛ زیرا کسی که در زمان سلامت اقرارش برای وارث صحیح باشد، در زمان مرض موت نیز اقرارش برای وارث صحیح است؛ اگرچه دیگر ورثه مورث را تکذیب کنند. چرا که ظاهر این است که مقرر در اقرارش محق بوده و متهم نیست؛ زیرا به حالتی مبتلا شده است که دروغگو نیز در آن حالت راست می‌گوید و فاجر در آن حالت توبه می‌کند. قول دیگر این است که اقرار مریض برای وارث صحیح نیست؛ زیرا او متهم به محروم کردن برخی از ورثه می‌شود. شافعیان افزوده‌اند که محل اختلاف، در صحت و عدم صحت اقرار است؛ اما اگر قصد محروم کردن دیگر ورثه را داشته باشد، شکی نیست که چنین اقراری حرام است؛ همچنانکه مقربه برای مقررله حرام است. (شریبی، ۲۴۰/۲؛ فیروزآبادی شیرازی، ۳۴۴/۲).

منشأ اختلاف میان حنفیان و شافعیان در این است که شافعیان گفته‌اند: هرگاه فعلی مطابق ظاهر شرع باشد، به صحت آن حکم می‌شود و تهمت در احکام اعتباری ندارد؛ زیرا احکام پیرو اسباب آشکار هستند، نه معانی باطنی. ولی ابوحنیفه گفته است: هر فعلی که امکان تهمت در آن وجود داشته باشد حکم به فساد آن می‌شود؛ زیرا دلیل صحت و فساد (تهمت و عدم تهمت) با یکدیگر تعارض پیدا می‌کند. (زحیلی، ۶/۶۳۷)

شیخ طوسی در *المخلاف* می‌گوید: برای ما امامیه و نیز فرقه شافعیه که اقرار مریض را برای وارث و غیر وارث صحیح می‌دانیم دیگر فرقی نمی‌کند که مقله در زمان اقرار، وارث باشد یا در زمان مرگ مقرر؛ در هر صورت، اقرار صحیح است ولی تمام کسانی که اقرار مریض برای وارث را صحیح نمی‌دانند گفته‌اند: ملاک عدم صحت اقرار مریض برای وارث، وارث بودن در هنگام مرگ مقرر است نه هنگام اقرار و عثمان البقی گفته است: ملاک، زمان اقرار است. (شیخ طوسی، ۳/۳۶۸-۳۶۹)

ابن قدامه حنبلی در *المعنی* می‌گوید: ملاک این است که در حین اقرار وارث نباشد، زیرا مقرر در اقرارش نباید متهم باشد و اگر مقله در زمان اقرار، وارث نباشد، اقرار خالی از تهمت واقع شده است و صحیح است و چیزی که آن را ساقط کند وجود ندارد و در نتیجه ساقط نمی‌شود؛ ولو اینکه مقله در هنگام مرگ مقرر، وارث محسوب شود. برعکس، اگر برای وارث اقرار کند، اقرار به خاطر تهمت، باطل است و در نتیجه پس از آن صحیح نخواهد بود هرچند مقله هنگام مرگ مقرر وارث نباشد.

بنابراین، اگر کسی پسری داشته باشد و برای برادرش اقرار کند، سپس پسرش بمیرد و پس از او مقرر از دنیا برود، اقرارش صحیح است هرچند برادر هنگام مرگ مقرر، وارث محسوب می‌شود؛ چرا که در هنگام اقرار وارث نبوده است و ملاک عدم نفوذ اقرار برای وارث، وارث بودن در هنگام اقرار است. ولی ابوالخطاب ملاک را حین الموت دانسته است. (ابن قدامه، ۵/۲۱۵)

حنفیان گفته‌اند: ملاک، وارث نبودن در هنگام موت مقرر است؛ از این رو در مثال فوق اقرار صحیح نیست؛ هرچند در هنگام اقرار مقله وارث نبوده است؛ زیرا

در هنگام مرگ مقر، مقرله وارث محسوب می‌شود و ملاک حین الموت است؛ حنفیان گفته‌اند: اگر در زمان اقرار، وارث نباشد، ولی در زمان مرگ مقر بنا به سبب جدیدی که در هنگام اقرار موجود نبوده است وارث باشد، مقرله اجنبی محسوب می‌شود و اقرار برای او صحیح است؛ مانند اینکه برای زن بیگانه‌ای اقرار کند؛ سپس با او ازدواج کند و پس از آن از دنیا برود؛ زیرا سبب میراث (عقد ازدواج) در زمان اقرار وجود نداشته و بعد از آن حادث شده است. (ابن نجیم، ۲۵۴/۷).

در کتاب المغنی نوشته ابن قدامه آمده است: بنا به قول قویتر در مذهب حنبلی، اگر مریض برای وارث و اجنبی اقرار کند، اقرار در حق وارث باطل و در حق اجنبی صحیح است و احتمال دارد که در حق اجنبی نیز صحیح نباشد؛ همان همچنانکه اگر شهادتی بدهد که باعث شود برخی از موارد شهادت به سوی خودش کشیده شود، شهادتش در کل باطل است؛ مانند شهادت برای پسرش و اجنبی که باطل است. ولی مقایسه اقرار با شهادت صحیح نیست زیرا اقرار از بینه قوی‌تر است. به همین جهت، عدالت در مقر شرط نیست؛ ولی ابوحنیفه گفته است: اگر برای اجنبی و وارث به دین ناشی از شرکت اقرار کند و اجنبی به مشارکت اعتراف کند، اقرار برای هر دو صحیح است؛ لکن اگر اجنبی مشارکت در دین را انکار کند، اقرار تنها برای خود اجنبی صحیح است و برای وارث صحیح نیست. (ابن قدامه، ۲۱۵/۵-۲۱۶).

اقرار مریض به استیفا و گرفتن دین خود:

مالکیان گفته‌اند: مریض اگر به استیفای دین خود از غیر وارث اقرار کند، متهم نیست و اقرارش جایز است؛ ولی اگر به استیفا و دریافت دین خود از وارث اقرار کند و در اقرارش متهم باشد، جایز نیست. (مالک، ۲۱۲/۵-۲۱۶).

حنفیان گفته‌اند: اقرار مریض به استیفای دین از وارث در حکم اقرار به دین برای وارث و در نتیجه باطل است ولی اقرار به استیفای دین خود از اجنبی اگر مربوط به دین زمان صحت باشد جایز است؛ و اگر مربوط به دینی باشد که رد حال مرض موت بر ذمه مدیون ثابت شده است، صحیح نیست؛ زیرا حق طلبکاران به مال

مریض تعلق می‌گیرد و اقرارش، اقرار در حق غیر محسوب می‌شود و باطل است. (کاشانی، ۲۲۶/۷-۲۲۷؛ سرخسی، ۳۱/۱۸).

اقرار مریض به وارث

علامه حلی در قواعد الاحکام می‌گوید: در اقرار مریض به وارث، اتهام و عدم اتهام مقرر معتبر است و فخرالمحققین در *ایضاح القوائد* می‌گوید: وجه اقرب این است که اقرار به وارث متضمن اقرار به مال است؛ از این رو، هرگاه اقرار کننده در اقرارش متهم باشد، مقتضی موجود است و حکم ثابت می‌شود. وجه مقابل آن این است که اقرار به وارث، اقرار به نسب است و مال بالعرض تابع نسب است. (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۲۷۶/۱؛ فخرالمحققین، ۴۲۹/۴-۴۳۰).

حنبلیان گفته‌اند: اقرار مریض به وارث مطابق یکی از دو روایت، در مذهب صحیح است و مطابق روایت دیگر، صحیح نیست، زیرا اقرار به ارث برای وارث می‌باشد؛ پس همانند اقرار به مال برای وارث است که صحیح نیست ولی قول نخست صحیح‌تر است؛ چرا که مقررله هنگام اقرار، وارث نیست و به واسطه خود اقرار، وارث محسوب می‌گردد، پس همانطور که اگر وارث نمی‌شد، اقرار برای او صحیح بود؛ حال که بواسطه اقرار، وارث می‌شود، باز اقرار صحیح است. می‌توان مسأله را از مصادیق موردی دانست که کسی برای غیروارث اقرار کند و سپس مقررله وارث شود؛ پس هرکس که ملاک بطلان اقرار مال برای وارث را وارث بودن حین‌الاقرار بداند در اینجا نیز اقرار را باطل می‌داند. (ابن‌قدمه، ۲۱۶/۵).

آیا پرداخت دین زمان صحت بر دین زمان بیماری مقدم می‌شود؟

فرقه‌های امامیه، شافعیه، حنبلیه، و مالکیه گفته‌اند: اگر کسی در زمان صحت به دینی برای شخصی اقرار کند و در زمان بیماری به دین دیگری اقرار کند، هر دو دین یکسان است و دین زمان صحت بر دین زمان مرض مقدم نمی‌شود؛ زیرا هر دو از حقوقی هستند که پرداخت آنها از اصل مال واجب است و هر دو اقرار از شخص کامل و دارای اخلیت صادر شده است و اقرار موجب ظهور حق می‌شود،

چرا که جانب صدق آن بر جانب کذب، رجحان دارد؛ بلکه انگیزه صداقت مریض قویتر از شخص سالم است. زیرا بیماری سبب پرهیز از معاصی و توبه کردن از آنچه در گذشته انجام گرفته و جبران کوتاهی در گذشته است. به علاوه مطابق آیه مبارکه «من بعد وصیه یوصی بها أو دین» (نساء / ۱۱) ارث، بعد از پرداخت وصیت و دین؛ میان ورثه تقسیم می شود، و فرقی میان دین زمان صحت و دین زمان مرض وجود ندارد. از این رو اگر مال مریض گنجایش هردو دین را داشت، آن دو (ابن ادریس، *سلسلة النبیغ*، ۲۷۲-۲۸۳؛ شربینی، ۲/۲۴۰؛ ابن قدامه، ۵/۲۱۳) دین خود را می گیرند و اگر کمتر بود، مال به نسبت دو دین میان آن دو تقسیم می گردد. حنفیان گفته اند: دین زمان صحت و آنچه در زمان بیماری به سبب مشخص، بر مریض لازم شده باشد و تبرعی نباشد، مانند اینکه در زمان بیماری مالی را قرض گرفته باشد یا کالایی را به مبلغ معینی خریده باشد و شهود؛ گرفتن قرض یا کالا را مشاهده کرده باشند، بردینی که در حال بیماری به آن اقرار کرده مقدم می شود.

دلیل آن این است که اقراری که موجب ابطال حق غیر باشد حجت نیست و اقرار مریض موجب ابطال حق غیر است، چرا که حق طلبکاران در زمان صحت، به مال مریض تعلق گرفته است و علت اینکه دیون «معروف السبب» در حال بیماری، بر «غیر معروف» مقدم می شود این است که در ثبوت آن تهمتی وجود ندارد؛ زیرا چیزی که مشاهده شده است رد نمی شود. لذا حنفیان گفته اند: هرگاه دیون صحت و دیون معروف السبب پرداخت شود و مالی زیاد بیاید، آن صرف پرداخت دین زمان بیماری می شود؛ زیرا اقرار، فی ذاته صحیح است لکن در حق طلبکاران زمان صحت نافذ نیست؛ از این رو پس از آنکه دین طلبکاران زمان صحت پرداخت شد و حقی برای آنان باقی نماند، صحت اقرار ظاهر می شود. ولی اگر دیون در زمان صحت، بر عهده مریض نباشد، آنچه در حال بیماری به آن اقرار کرده جایز است زیرا اقرارش متضمن ابطال حق غیر نیست و مُقَرَّرَه بر ورثه اولویت دارد؛ به این دلیل که پرداخت دین بر حقوق ورثه مقدم است. البته ابن ابی لیلی (ابن همام، ۷/۳۹۵؛ شیخ طوسی، ۳/۳۶۷) که از دانشمندان حنفی مذهب است، دین صحت و مرض را

مساوی می‌داند، به این دلیل که اقرار از جنس تجارت است و به سبب مرض، حجر از «تبرع» به مریض ملحق می‌شود نه حجر از تجارت؛ لذا تبرع، از ثلث معتبر است ولی اقرار در جمیع مال معتبر است. علاوه در حال بیماری، رجحان صدق بر کذب بیشتر است و در نتیجه طلبکاران صحت و مرض با هم شریک می‌شوند.

منشأ اختلاف میان حنفیان با دیگر مذاهب این است که دیگر مذاهب گفته‌اند: اقرار در زمان صحت و در حال بیماری در استحقاق طلبکاران از ترکه یکسان است؛ زیرا اقرار در هر دو حالت صحت و بیماری مشروع است و تهمت در احکام معتبر نیست؛ ولی حنفیان گفته‌اند: اقرار در زمان صحت، از این جهت است که در حال آزادی مطلق در تصرف صورت گرفته، قویتر از اقراری است که در حال بیماری و حجر و ممنوعیت از تبرعات صورت گرفته است. لذا مریض از این جهت که شرع، قدرت تبرع و بخشش را از او سلب کرده است، در اقرارش متهم است، چرا که احتمال دارد به خاطر مصونیت از تبرع، برخلاف واقع، به سوی اقرار عدول کرده و همان تبرع را در قالب اقرار انجام داده باشد تا عمل خود را صحیح جلوه دهد. (زنجانی، ۱۰۲).

اقرار مریض در مذهب ظاهریه

پیروان مذهب ظاهریه، اقرار مریض را مانند اقرار شخصی سالم، مطلقاً از اصل مال صحیح و نافذ می‌دانند؛ اعم از اینکه در مرض موت باشد یا در مرضی که از آن بهبودی یابد و اعم از اینکه اقرار برای وارث یا غیروارث باشد یا مقر در اقرارش متهم باشد یا نباشد. آنان به روایتی چند تمسک کرده‌اند؛ از جمله روایت عبدالله بن عمر که گفته است: «إذا اقر المریض فی مرضه بدین لرجل فانه جاز»، ابن عمر جواز و نفوذ اقرار را عام دانسته (برای وارث و غیروارث) و اختصاص به وارث نداده است. همچنین از طاووس روایت کرده‌اند که گفته است: «إذا اقر لوارث بدین جاز - یعنی فی المرض -» (ابن حزم، ۲۵۰/۸) یعنی هرگاه کسی در مرض موت به دینی برای وارثی اقرار کند نافذ است.

نتیجه اینکه هرچند اقرار دلیلی قوی بر ثبوت مُقَرَّبُهُ در ذمه مقرر است و اقرار کننده به مفاد اقرار خود ملزم می‌شود ولی در مورد مریض به مقتضای جمع میان روایات باید میان اقرار متهم و غیرمتهم تفصیل داد؛ به این معنی که اقرار مریض در صورت تهمت-مانند وصیت- در مازاد از ثلث مال مقرر نافذ نیست؛ زیرا تهمت به ظهور اقرار در صدق اخلال وارد می‌کند و چنانکه امامیه و شافعیه گفته‌اند: آیات و روایات در این حکم بین اقرار برای وارث و غیروارث (بیگانه) و نیز میان اقرار به دَیْنِ زمان صحت و دَیْنِ زمان بیماری فرقی قائل نشده‌اند و اگر روایات دال بر تفصیل میان متهم و غیرمتهم نبود، قول مشهور متقدمان مبنی بر نفوذ اقرار مریض از اصل مال بعید به نظر نمی‌رسید.

منابع و مأخذ

- ابن ادريس حلی، محمد؛ *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، به نقل از: مروارید، علی اصغر: سلسله‌الینابیع الفقهیه، ج ۱، چاپ اول، بیروت، مؤسسه فقه‌الشیعه، دارالسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی؛ *المقنع فی الفقه*
- ابن حزم الاندلسی، ابو محمد بن احمد؛ *المحلی*، ج ۸، بیروت، منشورات المکتب التجاری للطباعة و التوزیع والنشر، بی تا.
- ابن حمزه، ابو جعفر محمد بن علی؛ *الوسیله الی نیل الفضیله* چاپ اول، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ۱۴۰۸ق.
- ابن عابدین، محمد امین؛ *ردالمختار علی الدرالمختار*، ج ۴، چاپ دوم، مصر، مطبعه مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۸۶ق.
- ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد؛ *المغنی علی مختصر الخرقی*، ج ۵، بیروت، عالم الكتاب، بی تا.
- ابن همام، کمال الدین محمد بن عبدالواحد؛ *فتح القدير علی شرح الهدایة*، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ابن نجیم، زین الدین ابراهیم؛ *البحر الرائق*، ج ۷، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۱۱ق.
- بحر العلوم، سید محمد؛ *بلغة الفقهیه*، ج ۳، تهران، مکتبه الصادق، ۱۳۶۲ق.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ *دانشنامه حقوقی*، ج ۱، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ق.

- حر عاملى، محمدبن حسن، *وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*، بيروت، داراحياء التراث العربى، بی تا.
- دسوقى، مصطفى محمد عرفه؛ *حاشية الدسوقى على الشرح الكبير لا بى البركات سيدى احمد الدردير*، ج ٣، بيروت، المكتبة التجارية، توزيع دارالفكر، بی تا.
- رستم باز، سليم؛ *شرح المجلة*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٦ق.
- زحيلي، وهبه؛ *الفقه الاسلامى وادلتة*، چاپ سوم، دمشق، دارالفكر، ١٤٠٩ق.
- زنجانى، شهاب الدين محمودبن احمد؛ *تخریج الفروع على الاصول*، چاپ اول، دمشق، مطبعة جامعه دمشق، ١٣٢٨ق.
- سرخسى، ابوبكر محمدبن احمد ابى سهل؛ *المبسوط*، ج ١٨، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
- شربینى، محمد؛ *مغنى المحتاج الى معرفة الفاظ المنهاج*، ج ٢، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٧٤ق.
- شهيد ثانی، زين الدين؛ *الروضه البهيته فى شرح اللمعة الدمشقية*، به تحقيق سيدمحمد كلانتر، ج ٦، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره)، مطبعة بهمن، بی تا.
- شيخ طوسى، محمدبن حسن؛ *الخلاف*، ج ٣، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامى واسبته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٤١٥ق.
- عظيمى، محمد؛ *ادلة اثبات دعوى*، چاپ دوم، تهران، انتشارات هاد، ١٣٧٢ش.
- علامه حلى، حسن بن يوسف؛ *تذكرة الفقهاء*، ج ٢، چاپ سنگى، كتاب اقرار، اقرار مريض.
- *قواعد الاحكام*، ج ١، چاپ سنگى، قم، منشورات الرضى.
- فخرالمحققين؛ محمدبن حسن بن يوسف؛ *ايضاح الفوائد*، ج ٢.
- فيروزآبادى شيرازى، ابراهيم بن على بن يوسف؛ *المهذب*، ج ٢.
- قرافى، ابوالعباس احمدبن ادريس؛ *انوار السروق فى انواع الفروع*، ج ٢، چاپ اول، بيروت، داراحياء المكتب العربي، ١٣٤٤ق.
- كاشانى، علاءالدين ابوبكر مسعود؛ *بدايع الصنائع*، ج ٧، بيروت، دارالمكتب العلميه، بی تا.
- كركى، على بن حسين؛ *جامع المقاصد فى شرح القواعد*، ج ٩، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤٠٨ق.
- مغنيه، محمدجواد؛ *فقه الامام جعفر الصادق*، ج ٥، چاپ پنجم، بيروت، ١٤٠٤ق.
- *الفقه على المذاهب الخمسه*.
- نجفى، محمدحسن؛ *جواهر الكلام*، چاپ هفتم، بيروت، داراحياء التراث العربى، بی تا.